

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۱، شماره ۴ (پیاپی ۶۲)، تابستان ۹۹

تأملی بر مفهوم و مبانی دولت کمال‌گرا

امید شیرزاد*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۰

چکیده

ویژگی‌ها و نیازهای پیچیده انسان وی را همواره در مسیر پی‌ریزی و طراحی الگویی خاص برای زندگی قرار می‌دهد و هر فرد حسب ظرفیت‌ها، استعدادها و مطلوب خویش از برداشت‌ها و تلقی‌های خاصی از «خیر» پیروی کرده و به زندگی‌اش معنا می‌بخشد. اخلاق، فرهنگ، هنر و تجربیات زیبایی‌شناختی حوزه‌هایی هستند که می‌توانند برداشت‌های زندگی مطلوب را برای افراد جامعه تعریف کنند. در عین حال، ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر زیست جمعی و نقش انکارناپذیر زمینه‌ها و نهادهای اجتماعی چون «دولت» در حیات انسان موجب شده تا سنجش حدود صلاحیت دولت در تعیین الگوی خیر شهروند به یکی از دغدغه‌های اندیشمندان بدل شود. در باب این مسئله، کمال‌گرایی، رویکردی مهم در تاریخ اندیشه‌های اخلاقی-سیاسی به شمار می‌رود که براساس بینش خاص خود به انسان و هویت وی و با هدف اشاعه فضیلت، رسالت دولت در قبال خیر و نقش تربیتی این نهاد را تحت عنوان «دولت کمال‌گرا» خاطر نشان می‌سازد. مقاله حاضر تلاش نموده با بررسی مبانی نظری کمال‌گرایی، همچون ایده تقدّم خیر بر حق و رویکرد مخالف یعنی بی‌طرفی دولت، به تحلیل مفهومی دولت کمال‌گرا بپردازد. بی‌طرف‌گرایان، اتخاذ راهبرد «اقتناع» به جای «اجبار» گزینه‌های خیر و احترام حکومت به تکاپوی نهادهای مدنی در پیگیری برداشت‌های زندگی مطلوب را نافی برخی آثار کمال‌گرایی همچون تظاهر غیرصادقانه به رعایت گزینه‌های خیر دولتی و رواج خشونت و بی‌ثباتی می‌دانند. واژگان کلیدی: کمال‌گرایی، بی‌طرفی، حق، خیر، دولت.

صفحات: ۱۷۱-۲۰۰

* استادیار گروه حقوق

و علوم سیاسی دانشگاه

یزد.

shirzad@yazd.

ac.ir

مقدمه

انسان بر اساس گرایش طبیعی خود و به منظور رفع نیازهای گوناگون موجودی اجتماعی است و ضرورت‌های گریزناپذیر زیست‌جمعی برای وی منجر به شکل‌گیری روابط اجتماعی، جوامع و انجمن‌های متعدّد می‌شود. در این میان، جامعه سیاسی به عنوان سازمان‌یافته‌ترین اجتماعات انسانی، دربردارنده مؤلفه‌ای کلیدی یعنی «قدرت سیاسی» است که با هدف تمشیت امور عمومی و اداره جامعه سیاسی از جانب نهاد دولت اعمال می‌شود (قاضی، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۰). بنابراین دولت ریشه در تاریخ زندگی اجتماعی بشر دارد و به عنوان نهادی که تبعیت نهایی شهروندان خود را می‌طلبد و انحصاراً استفاده مشروع از زور مادی در یک سرزمین معین را در اختیار دارد (لاگلین، ۱۳۸۸: ۴۷)، هویتی منحصر به فرد را برای جامعه سیاسی نسبت به سایر جوامع و انجمن‌های انسانی به همراه می‌آورد. اما این پدیده در طول تاریخ به اقتضای نیازها و ضرورت‌ها به لحاظ مفهوم، کارکرد، ساختار و نظریه تحوّل پیدا کرد.

در ابتدا به شیوه تمثیلی دولت ارگانسمی طبیعی تلقی می‌شد؛ اما به تدریج، انگاره مکانیکی بر پدیده دولت غالب شد و دولت به عنوان ابزار ساخت بشر و ناشی از فعل ارادی او تلقی شد که کارویژه اصلی آن تأمین نیازهای عمده انسان در زندگی اجتماعی است (رحمت الهی، ۱۳۸۸: ۱۳). به دیگر سخن، یکی از مهمترین زوایای تحوّل دولت در عرصه نظریه و عمل، تحولات کارکردی است و مطالعه تاریخ اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی دوران پیشامدرن و مدرن مؤید آن است که علاوه بر مسائلی چون نظریه حاکمیت، خاستگاه، مشروعیت و ساختار دولت، تحلیل «کارکرد» این نهاد نیز همواره از موضوعات مدنظر اندیشه‌ورزان سیاسی بوده است. در حوزه کارکردهای دولت، یکی از مسائل محل بحث نسبت نهاد دولت با مقوله «خیر» یا «زندگی مطلوب»^۱ و سنجش حدود صلاحیت دولت در تعیین الگوی خیر شهروند است.

1. The good
2. Good Life

توضیح آنکه ویژگی‌ها و نیازهای پیچیده بشر همواره وی را در مسیر پی‌ریزی و طراحی الگویی خاص برای زندگی قرار می‌دهد و هر فرد حسب ظرفیت‌ها، استعدادها و مطلوب خویش از برداشت‌ها و تلقی‌های خاصی از «خیر» پیروی کرده و به زندگی‌اش معنا می‌بخشد. برداشت‌های خیر^۱ یا برداشت‌های زندگی مطلوب^۲ آن دسته از اهداف، افعال و روابط انسانی را که نهایتاً ارزش خواستن دارند مشخص می‌کنند. این «برداشت از خیر» یا «زندگی مطلوب» نه تنها مادی نبوده، بلکه عمیقاً از درون لایه‌های ذهنی فرد نشأت گرفته و همچون باوری مقدس به زندگی او جهت می‌دهد. اخلاق، فرهنگ، هنر و تجربیات زیبایی‌شناختی^۳ از جمله حوزه‌هایی هستند که می‌توانند برداشت‌های زندگی مطلوب را برای افراد جامعه تعریف کنند. به عبارت دیگر، زندگی مطلوب شامل باورهای افراد به غایات و اهدافی است که تلقی شخص از امور با ارزش زندگی را مشخص کرده و بستر معنابخشی برای حیات وی فراهم می‌آورد. در یک کلام، برداشت‌های معطوف به زندگی خوب، تعیین‌کننده طرح و راهبرد اساسی فرد برای بهزیستی اوست.

اما همانطور که بیان شد، ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر زیست‌جمعی و نقش انکارناپذیر زمینه‌ها و نهادهای اجتماعی در حیات انسان موجب شده تا سنجش نسبت «جامعه» با «خیر» به یکی از دغدغه‌های خاطر اندیشمندان بدل شود و بخش مهمی از تاریخ اندیشه بشر را به خود اختصاص دهد. در میان زمینه‌های اجتماعی چون خانواده، صنف، حزب، شهر و... نهاد «دولت» به مثابه مصداق بارز حیات جمعی خودنمایی کرده و در این بین، اخلاق سیاسی به عنوان آوردگاه میانه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، از دیرباز دل‌مشغول‌ارائه رهیافتی مناسب در باب نسبت این نهاد با زندگی مطلوب (خیر) بوده است.

1- Conceptions of the good

2. Conceptions of the good life

۳. ذوق، پسند، سلیقه و علاقه فردی به بیکر بندی و آرایش معینی از رنگ‌ها، نغمه‌ها، فضاها و پدیده‌ها را می‌توان در حوزه تجربیات زیبایی‌شناختی افراد قلمداد کرد.

یکی از رهیافت‌های دارای پیشینه عمیق در تاریخ اندیشه‌های اخلاقی - سیاسی، رویکرد «کمال‌گرایی»^۱ است که بر اساس نگاه خاص خود به انسان و هویت وی و با هدف اشاعه فضیلت، رسالت دولت در قبال خیر و نقش تربیتی آن را خاطر نشان می‌سازد. پژوهش حاضر بر آن است تا در حد بضاعت این رویکرد را مورد تحلیل مفهومی قرار دهد. بر این اساس سؤال تحقیق از این قرار است؛ مفهوم، مبانی و ادله موجهه دولت کمال‌گرا چیست و در مقام ارزیابی چه انتقاداتی متوجه رویکرد کمال‌گرایی می‌باشد؟ برای پاسخ به مسئله و با استفاده از روش تحقیق تحلیلی-انتقادی، بدنه مقاله در چهار بخش نگارش یافته و مفهوم‌شناسی دولت کمال‌گرا، اقسام کمال‌گرایی، ادله توجیه‌کننده کمال‌گرایی و ارزیابی انتقادی کمال‌گرایی ارکان آن را تشکیل می‌دهند.

مفهوم‌شناسی دولت کمال‌گرا

دولت کمال‌گرا^۲ به عنوان مفهومی با قدمتی دیرینه در تاریخ اندیشه سیاسی و برخلاف ایده مدرن بی‌طرفی، قابلیت انسان در تشخیص گزاره‌های اخلاقی و زندگی مطلوب را زیر سؤال برده و بر نقش نهادهای جمعی بویژه دولت در تعیین الگوی خیر (زندگی خوب) تأکید می‌ورزد. بر اساس رویکرد کمال‌گرایی، نهاد دولت فراتر از ایفای کارکردهای مادی چون تأمین امنیت، بهداشت و رفاه عمومی، متولّی رسالتی والاتر یعنی تربیت شهروند خوب است و می‌باید به پشتوانه منابع عمومی و قوه قهریه همچون مربی جامعه عمل نماید. در یک کلام برترین فعل سیاسی، نهاد یا حکومت، آنی است که کمال تمام انسان‌ها را بیشتر ارتقاء بخشد (Hurka, 1993: 147).

دولت کمال‌گرا اعمال خود را بر اساس برتری یا پستی ذاتی معانی مختلف زندگی خوب توجیه می‌کند و برای اعمال نفوذ در قضاوت‌های

مردم در مورد ارزش این معانی مختلف تلاش می‌کند. بنابراین طبق رویکرد کمال‌گرایی، مردم در انتخاب معنای مورد نظر خود از زندگی خوب لاقبل بدون اعمال مجازات از سوی جامعه آزاد نیستند. مردم در برداشت خود از زندگی خوب مرتکب اشتباه می‌شوند و حکومت، مسئولیت آموزش زندگی پرهیزگاران به شهروندان خود را به عهده دارد (کیملیکا، ۱۳۷۶: ۱۱۸). ردپای کمال‌گرایی و انگاشتن رسالت تربیتی برای دولت را می‌توان در اندیشه فلاسفه یونان باستان یافت. ارسطو بهزیستی و نه صرف زیستن را هدف جامعه سیاسی قلمداد می‌نمود و سعادت را در کسب فضایل می‌دانست (ارسطو، ۱۳۷۱: ۳۱۲-۳۱۰). وی نیز مانند افلاطون باور ندارد که مهم‌ترین وظیفه دولت تضمین سطح زندگی بهتر برای مردم یا ازدیاد منابع مالی است و دولت را قبل از هر چیز به مثابه ابزاری برای بهبود و تکامل اخلاقی و معنوی انسان می‌داند (لیدمان، ۱۳۸۱: ۴۶). بنابراین طبق رویکرد کمال‌گرایی، مقامات سیاسی می‌باید در ایجاد و صیانت از شرایط اجتماعی‌ای که به بهترین نحو اتباع آنها را در حرکت به سوی زندگی ارزشمند و ارزنده توانا می‌سازند، نقشی فعال برعهده گیرند (Wall, 1998: 8).

ایده تقدّم خیر (امر خوب)^۱ بر حق^۲

ایده تقدّم خیر (امر خوب) بر حق شالوده نظری کمال‌گرایی است. برداشت‌های خیر^۳ یا برداشت‌های زندگی مطلوب^۴ آن دسته از اهداف، افعال و روابط انسانی را که نهایتاً ارزش خواستن دارند مشخص می‌کنند. اخلاق، فرهنگ، هنر و تجربیات زیبایی‌شناختی از جمله مقولاتی هستند که می‌توانند برداشت‌های زندگی مطلوب را برای افراد تعریف کنند. زندگی مطلوب، شامل باورهای افراد به غایات و اهدافی است که به زندگی آنها معنا بخشیده

1. The Good
2. The Right
3. Conceptions of the good
4. Conceptions of the good life

و تعیین‌کننده طرح و راهبرد اساسی فرد برای بهزیستی اوست. به‌زعم جان راولز^۱ فیلسوف معاصر؛ «برداشتی از امر خیر، خانوادهٔ بسامانی از غایات و اهداف نهایی است که برداشت یک شخص از امور با ارزش در زندگی بشری یا زندگی کاملاً ارزشمند را مشخص می‌کند. عناصر چنین برداشتی معمولاً در آموزه‌های دینی، فلسفی یا اخلاقی جامع معینی وجود دارد و به وسیلهٔ آنها تفسیر می‌شود. آموزه‌هایی که غایات و اهداف گوناگون در پرتو آنها بسامان و درک می‌شوند (راولز، ۱۳۹۲ (ب): ۴۶).

رونالد دورکین^۲، فیلسوف لیبرال معاصر نیز «خیر» را با این تعبیر بیان می‌کند؛ «هر فردی کم و بیش از مفاهیمی پیروی و استفاده می‌کند که به زندگی ارزش می‌دهند. پژوهشگری که زندگی فکری را با ارزش می‌داند از چنان مفهومی برخوردار است و همین‌طور است آن بینندهٔ تلویزیون یا آن میگسار که می‌گوید؛ «زندگی همین است. هر چند چنین کسی دربارهٔ موضوع کمتر فکر کرده و در تشریح یا دفاع از مفهوم نیز ناتوان است» (دورکین، ۱۳۷۴: ۱۰۷). توضیح آنکه «گزاره‌های ناظر به «خیر» آنچه را به لحاظ ماهوی و اخلاقی ارزشمندند یعنی اهداف، افعال و روابط خوب انسانی را مشخص می‌کنند، در حالی که گزاره‌های راجع به «حق» یک طرح واحد از زندگی را شکل نمی‌دهند، بلکه در عوض ادعاهایی هنجاری هستند که تعامل کثیری از عاملان دارای برداشت‌های مختلف از خیر را سامان می‌دهند (راسخ، رفیعی، ۱۳۸۹: ۱۱۴). تفکیک دو سطح «خیر» و «حق» به تقسیم‌بندی کانت در مورد «ارزش» باز می‌گردد. از نظر وی، ارزش شامل دو حوزهٔ فضیلت و عدالت است و هر کدام از این حوزه‌های دوگانه، متضمن تکالیفی جداگانه هستند.

به‌زعم کانت هر تکلیفی یا تکلیف ناشی از حق است یعنی تکلیفی که

1. John Rawls (1921-2002)

2. Ronald Dworkin (1931-2013)

یک قانونگذاری خارجی (بیرونی) برای آن ممکن است. یا تکلیف ناشی از فضیلت است که چنین چیزی برای آن ممکن نیست. نوع دوم صرفاً به این دلیل نمی‌تواند تابع قانونگذاری خارجی باشد که در پی غایتی است که این غایت (یا داشتن آن) خود یک تکلیف است. در واقع تمایز تکلیف فضیلت از تکلیف حق در این است که در مورد تکلیف حق، یک اجبار خارجی اخلاقاً ممکن است، در حالی که تکلیف فضیلت فقط مبتنی بر یک خوداجباری آزاد است (کانت، ۱۳۸۸: ۷۶). به دیگر سخن کانت سعی دارد تا با برقراری تمایز میان حق و خیر، قانونگذاری خارجی از طریق حکومت را معطوف به سطح حق و روابط بیرونی شهروندان با یکدیگر سازد و قانونگذاری ناظر به تکالیف درونی و فضیلت‌ها را امری درونی به شمار آورد.

برخلاف نظریه‌های کلاسیک سیاسی که با خلط عدالت و فضیلت، تحلیلی ارزشی از عدالت ارائه می‌دهند، تفکیک حق و خیر با توجه به تکثر ارزشی جوامع و امتناع معرفت شناختی فروکاستن تکثر مذکور به یک اصل ارزشی واحد، در پی طرح نظریه‌ای غیراخلاقی از عدالت است که بدون اتکاء بر یک مبنای ارزشی خاص، در پی کشف لوازم و پیامدهای منطقی مفهوم عدالت بویژه در معنای توزیعی آن است. بر این اساس، آنچه اصل عدالت انجام می‌دهد عبارت از تجویز یک نظام توزیع آزادی میان فرد فرد فاعلان اخلاقی است. «اصل عدالت، انگاره‌ای از توزیع آزادی‌های شخصی و ترک فعل‌های متقابل را تعیین می‌کند و به عبارتی ساختاری از حق‌ها را مشخص می‌کند. قاعده‌ای که تصرف یا استفاده انحصاری از یک شیء خاص را به فردی خاص تخصیص می‌دهد. بدین وسیله خودداری از استفاده از آن شیء را برای تمامی افراد دیگر مقرر می‌کند و در عین حال، تخصیص‌های مزبور بدون ارجاع به نوع استفاده ممکن از آن شیء انجام می‌گیرد (استاینر، ۱۳۸۲: ۲۹-۲۸). لذا عدالت به

مثابه امر درست، اصلی سیاسی برای تنظیم روابط اجتماعی مردم با ترجیحات اخلاقی متضاد است و حوزه عمومی و حکومتی حوزه و قلمرو امر درست- به معنای توزیعِ موجه آزادی و منابع- می‌باشد و در مقایسه، حوزه خصوصی و مدنی، حوزه امر خوب و اخلاق است (راسخ، ۱۳۸۱: ۲۹۴-۲۹۳).

رویکرد کمال‌گرا ایده تقدّم خیر برحق را با هدف تربیت انسان خوب ارائه می‌دهد و معتقد به ضرورت تأسیس نظام سیاسی- حقوقی بر مبنای تلقی خاصی از زندگی مطلوب، جهت پیشبرد خیری ویژه است. «الویت خیر برحق به معنی فرض پذیرش مفهومی‌های معینِ حُسن و خیر از سوی افراد جامعه درج نبه‌های فردی و اجتماعی است. براین بنیان ممکن است افراد به اشتراک و اجماع در انتخاب محاسن و الگوهای معین زندگی برسند، محاسنی که آنان را به کمال مطلوب و سعادت واقعی می‌رساند. این دیدگاه که بر «کمال‌گرایی» ابتناء دارد، کثرت‌گرایی معرفتی و دینی را رد می‌کند و فهم خویش از جهان، انسان، خدا، اخلاق، نظام حکومتی، نظم، آزادی، عدالت و انصاف را تنها فهم درست و راستین می‌انگارد که افراد باید به آنها گردن نهند و در پذیرش هماهنگ و وحدت‌بخش آن با جان و دل بکوشند» (محمودی، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

مبنای توجیهی دولت‌های کمال‌گرا که از آنها با عنوان دولت‌های حداکثری نیز یاد می‌شود، اولاً درکی است پیشینی از انسان و این که کجا باید برود و چه باید بشود و ثانیاً، وجود مردمانی است با عقاید یک دست و هم‌کیش در سرزمینی معین و مشترک. حداکثری بودن از آنجا برخاسته است که؛

۱. بر درستی درک و تشخیص خویش از انسان و غایت مطلوب او اصرار دارد.
 ۲. نظرگاه خویش را مطلق، منحصر و دربرگیرنده می‌شمارد.
 ۳. خود را نسبت به تحقق عملی عقاید خویش مسئول می‌شناسد.
- وظیفه‌ای که این دولت‌ها بر خود مقرر می‌دارند اولاً مسئولیت «بسترسازی» با دخالت‌های لازم در امور است و ثانیاً، هدایت یعنی «انسان‌سازی» با حمیت تمام است (شجاعی زند، ۱۳۹۴: ۱۰۵).

دولت بی طرف به عنوان مفهوم مخالف

ضرورت تبیین صحیح مسئله و قاعده شناخت اشیاء از راه اضداد آنها، ایجاب می‌کند رویکرد بی طرفی^۱ به عنوان مفهوم مخالف کمال‌گرایی در ادامه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. ایده بی طرفی حاصل نظریه پردازي شماری از نویسندگان لیبرال معاصر همچون جان راولز و رونالد دورکین است. با این حال از میراثی غنی برخوردار بوده و تبار آن را باید در اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی فلاسفه عصر روشنگری چون جان لاک، کانت و استوارت میل یافت. بی طرفی حاصل تعمیم ایده‌هایی چون سکولاریسم و لائسیسم است که هر دو در رابطه با نسبت حکومت با دین از قدمتی دیرینه در تاریخ اندیشه‌های سیاسی برخوردارند. طبق رویکرد بی طرفی، مقایسه ارزشی برداشت‌های خیر متضاد شهروندان لزومی ندارد و بر این اساس، افراد جامعه برای تعقیب برنامه‌های زندگی دلخواه خود که به نقض اصول عدالت، حق‌ها و آزادی‌های دیگران نیانجامد، آزاد هستند.

طبق ایده بی طرفی، دولت باید در قبال تلقی‌های شهروندان از زندگی سعادت‌مندان بی طرف بماند و نباید هیچ برداشت خاصی از خیر را بر دیگر برداشت‌ها رجحان دهد. بینش بی طرفانه معتقد است اخلاق سیاسی باید معطوف به حق^۲ باشد و تصمیم‌گیری درباره خیر را به افراد واگذار کند، چرا که ترجیح یک تلقی بر سایر تلقی‌ها - چه به علت اعتقاد دولت به برتری ذاتی یک برداشت و چه به دلیل پشتیبانی اکثریت جامعه از آن برداشت و چه به انگیزه دولت برای اشاعه زندگی خوب و خیرخواهی - ناقض آزادی فردی و برابری میان شهروندان است. اساس ادعای بی طرف‌گرایان از این قرار است که برای نیل به زندگی خوب به دو پیش شرط نیازمندیم؛ اول اینکه هدایت زندگی ما از درون و منطبق با اعتقادات مان در مورد اموری باشد که

1. Neutrality approach

2. The Right

به زندگی ارزش می‌دهد. لذا افراد باید منابع و آزادی‌های لازم برای پیشبرد زندگی هماهنگ با باورهایشان در باب ارزش‌ها را - بدون واهمه از تبعیض و مجازات - در اختیار داشته باشند. از این رو، لیبرال‌های کلاسیک همواره نگران حریم خصوصی فردی و مخالف تحمیل اخلاقیات هستند.

پیش شرط دوم این است که ما در زیر سؤال بردن آن باورها و آزمودن آنها در پرتو هر نوع داده، نمونه یا بحث‌هایی که فرهنگ‌مان می‌تواند فراهم کند، آزاد باشیم. بنابراین افراد باید شرایط لازم برای کسب آگاهی از عقاید متفاوت نسبت به زندگی خوب و توانایی ارزیابی هوشمندانه این دیدگاه‌ها را داشته باشند. از این رو لیبرال‌های سنتی به یک اندازه دغدغه آموزش، آزادی بیان و اجتماعات را دارند، چرا که آزادی‌های یاد شده ما را قادر می‌سازند تا در باب آنچه ارزشمند است، قضاوت کنیم و دیگر شیوه‌های زندگی را بیاموزیم (Kymlicka, 1995: 81). بی طرف‌گرایان بر این باورند که قضاوت در باب شاخص‌های زندگی مطلوب و غایات (امر خوب)، موضوعی است که می‌باید از طریق ارزیابی‌های فردی و یا تکاپوی جوامع مدنی پیگیری شود، حال آنکه حکومت در مدیریت جامعه سیاسی صرفاً در سطح حق می‌تواند بایدها و نبایدهایی (حقوق و تکالیفی) را برای تنظیم روابط اجتماعی شهروندان دارای برداشت‌های متضاد از خیر مقرر کند.

به عبارت دیگر، در جامعه سیاسی، دیگران به مثابه افراد مسلمان یا اخلاق‌گرا می‌توانند (آزادی قانونی دارند) و باید (تکلیف اخلاقی دارند) فاعل آزاد را به انجام افعال خوب، ترک افعال بد، جستجوی حقیقت و بیان آن «دعوت» کنند. هرچند نمی‌توانند او را به هیچ یک از آن امور «اجبار» کنند. اقتدار سیاسی و نظام حقوقی نه تنها باید از تصمیم آزاد فرد حمایت کنند، بلکه مانع از بدل شدن دعوت دیگران به تحمیل و اجبار شوند و انتخاب محتوای عمل آزاد را به خود فرد واگذارند. امر نخست، یعنی تضمین بکارگیری آزادی، در حوزه عدالت و حکومت شکل می‌گیرد

که متکی به اقتدار سیاسی است. امر دوم، یعنی انتخاب محتوا و دعوت به عمل خوب و جستجو یا بیان حقیقت، در قلمروی اخلاق و جامعه مدنی تحقق می‌پذیرد که بر دعوت و تشویق مبتنی است. اولی را «حق»/«امر درست» و دومی را «خیر»/«امر خوب» می‌نامند (راسخ، ۱۳۹۳: ۵۵۱).

نقطه عزیمت ایده بی‌طرفی در جوامع مدرن، اذعان به گسترش تصورات متضاد و گوناگون افراد از خیر و پذیرش کثرت‌گرایی^۱ به عنوان پیامد طبیعی عملکرد آزادانه عقل است (مندوس، ۱۳۹۵: ۳۰). بر این اساس ما نمی‌توانیم یکدیگر را آنچنان خوب بشناسیم تا در «اخلاق عمومی» مشترک باشیم و مردم بهتر از هرکس دیگر، داوران خیر و صلاح خویشان هستند. از نظر مدافعان بی‌طرفی هیچ کس آنگونه که تو خود را می‌شناسی تو را نمی‌شناسد و لذا تو در موقعیتی بهتر از هر فرد دیگر هستی که بدانی چه چیز برای تو خوب است و چه چیز بد» (Weale, 1985: 21). بنابراین جامعه مرکب از فاعلان اخلاقی دارای برداشت‌های متنوع از خیر می‌باید بر اساس اصولی اداره شود که آن اصول، هیچ برداشت خاص از امر خوب را از پیش مسلم نگرفته باشند. بی‌طرفی سیاسی اقتضاء می‌کند که توجیه اصول بنیادین سیاسی، بر برتری ذاتی هیچ یک از ایده‌آل‌های متنازع‌فیه متکی نباشد» (Cohen - Almagor, 1994: 217). به علاوه اتکا دولت بر یک الگوی متنازع‌فیه مرتبط با «خوبی انسان» برای تأثیرگذاری و تفوق بر دیگر «خیرهای» مردم، ضرورتاً مهمترین بخش از چالش مردم در زندگی یعنی شناخت ارزش زندگی را غصب خواهد کرد (Lecce, 2008: 147).

دیگر استدلال لیبرالی در دفاع از بی‌طرفی، برنامه‌مکن بودن اجماع شهروندان در گزینش برداشت خاصی از خیر برای زندگی مسالمت‌آمیز جمعی و برپایی دولت تأکید دارد. بر این اساس برداشت دولت از امر خیر، اساساً جنبه عام و فراگیر دارد. یک برداشت را زمانی عام می‌خوانند

که بر گستره وسیعی از موضوعات اعمال شود، زمانی فراگیر است که در برگیرنده برداشت‌های مرتبط با هر آنچه در زندگی انسان ارزشمند است و همچنین متضمن انگارینه‌های^۱ منش و فضیلت شخصی‌ای باشد که تأثیر بسیاری بر رفتار غیرسیاسی ما در چارچوب کل زندگی دارند. برداشت‌های فلسفی گرایش به این دارند که عام و کاملاً فراگیر باشند» (راولز، ۱۳۹۲ (الف): ۲۷۵). به زعم راولز، آموزه‌های فراگیر نمی‌توانند به عنوان اساس قطعی یک اجتماع به کارگرفته شوند و انتظار داشته باشیم همه شهروندان بر آن صحه گذارند و هیچ آموزه اخلاقی نیست که مورد تأیید همه شهروندان باشد.

اقسام کمال‌گرایی

اقدامات و تصمیمات دولت از طرق گوناگونی می‌تواند در خدمت تصوّر خاصی از خیر باشد. دولت می‌تواند انسان‌ها را وادار کند تا بر طبق آن تصوّر زندگی کنند یا آنها را از زندگی به شیوه‌های مردود منع کند. این شیوه، نامشروع‌ترین شیوه است. مصادیق این شیوه، قید و بندهایی بر تدبیر آزادانه، سبک اساسی زندگی شخصی یا بر رفتار جنسی خصوصی است. دولت می‌تواند از تحقق تصوّر ترجیحی خود از طریق تعلیم و تربیت یا اختصاص منابع و امکانات حمایت کند. بدین نحو همه شهروندان و مالیات‌دهندگان را در خدمت خود درآورد. در این شیوه، تعرض کمتری بر افرادی صورت می‌گیرد که در ارزش‌های مسلط سهم نیستند، اما با این همه، مشروعیت سؤال برانگیزی دارد. واضح‌ترین مثال این شیوه، حمایت عمومی از کلیسای رسمی است (نیکل، ۱۳۹۴: ۲۰۷-۲۰۶). لذا بر اساس نوع ابزارهای مورد استفاده دولت در پیشبرد اهداف کمال‌گرایانه، می‌توان کمال‌گرایی قهری و غیرقهری را از هم تمیز داد.

کمال‌گرایی قهری

بهره‌مندی دولت از ظرفیت‌های قهری خود همچون نظام‌قانونی توأم با ضمانت‌های کیفری، دستگاه قضایی یا امنیتی به منظور محدودیت دسترسی شهروندان به گزینه‌های گوناگون خیر، شاخص اصلی کمال‌گرایی قهری به شمار می‌رود. به عبارت دیگر هدف اصلی کمال‌گرایی کیفری، تمسک به اصل محدودکننده آزادی در راستای تکامل شخصیت و تعالی امیال شهروندانی که مشمول حقوق کیفری هستند، می‌باشد. طرفداران این نظریه معتقدند با اتخاذ این روش، مردم به شهروندان بهتر و با فضیلت‌تری تبدیل خواهند شد (برهانی، محمدی فرد، ۱۳۹۵: ۱۸۴).

کمال‌گرایی غیرقهری

بکارگیری ابزارهای مالی، آموزشی و تبلیغاتی توسط دولت، شاخص کمال‌گرایی غیرقهری به شمار می‌رود. حکومت می‌تواند با استفاده از اهرم مالیات، افراد جامعه را از انجام برخی اقدامات و رفتارهای نامطلوب بازدارد یا به تعبیر دقیق‌تر از تعداد افراد انجام‌دهنده یا دفعات انجام بکاهد. از سوی دیگر، حکومت می‌تواند برای آن دسته از فعالیت‌هایی که مطلوب می‌داند یارانه در نظر گیرد و از این طریق، اقبال افراد به این فعالیت‌ها را بیفزاید. بخشودگی یا تخفیف مالیاتی نیز کارکردی مشابه پرداخت یارانه دارد. پیداست حکومت می‌تواند برای اهداف «بی‌طرفانه» خود از جمله سیاست‌های اقتصادی، بازتوزیعی، بهداشتی و مانند آنها بر برخی فعالیت‌ها مالیات وضع کند یا به برخی دیگر یارانه بپردازد. ولی آنچه در اینجا محل بحث است اخذ مالیات و پرداخت یارانه با اهداف کمال‌گرایانه است. حکومت براساس برداشت خود از زندگی مطلوب برخی فعالیت‌ها را برای شهروندان خود فاقد ارزش، دارای ارزش منفی یا ارزشمند دانسته و با اخذ مالیات یا پرداخت یارانه شهروندان را از انجام آن فعالیت‌ها باز می‌دارد یا به انجام آنها تشویق می‌کند (راسخ، رفیعی، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۳).

سیاست‌های دولت در حمایت از برخی هنرها، نظیر هنرهای نمایشی نیز در این راستا می‌گنجد. دولت با پشتیبانی از چنین هنرهایی و نه برای مثال کشتی‌گیری حرفه‌ای، باورش مبنی بر ارزشمندبودن هنرهای نمایشی نسبت به کشتی‌های حرفه‌ای را تصدیق می‌کند و شهروندان را به تأمل درباره ارزش آن هنرها دعوت می‌کند. این حمایت‌ها می‌تواند در قالب اعطاء مجوز یا واگذاری مکان برای اجرا در مکان‌های مختلف باشد. همچنین دولت می‌تواند با کاهش قیمت بلیط‌ها، شمار مخاطبان این هنرها را افزایش دهد. این حمایت‌ها هیچ کس را برای حضور در هنرهای نمایشی چون اپرا اجبار نمی‌کند، بلکه صرفاً گزینه‌ای ارزشمند را آسان‌تر در دسترس فاعل قرار می‌دهد (Hurka, 1993: 160).

ادله توجیه‌کننده کمال‌گرایی

پس از تحلیل ایده تقدّم خیر بر حق، شناخت مفهوم مخالف کمال‌گرایی یعنی «رویکرد بی‌طرفی» و اقسام کمال‌گرایی به ادله توجیه‌کننده اتخاذ سیاست‌های کمال‌گرایانه می‌پردازیم. در این بخش و در قالب سه مبحث، ادله توجیه‌کننده کمال‌گرایی که ردپای آنها را می‌توان در اندیشه کمال‌گرایان یافت، مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

تحقق زندگی مطلوب به مثابه امری اجتماعی

طرفداران کمال‌گرایی با تأکید بر سرشت اجتماعی انسان، تحقق زندگی مطلوب وی را نیز به مثابه مقوله‌ای اجتماعی قلمداد می‌کنند. از نظر آنان لازمه تبدیل شدن به یک بازیگر هنجاری-اخلاقی در معنای کامل کلمه و یا تبدیل شدن به یک موجود کاملاً مسئول و خودمختار زندگی اجتماعی است. خارج از اجتماع، توانایی‌های اختصاصاً انسانی ما نمی‌توانند توسعه یابند (تیلور، ۱۳۹۳: ۱۱۸). فلاسفه جمع‌گرا بر این باورند که فرد، اهداف و امیال خود را از درون مجموعه‌ای از روابط قاعده‌مند با دیگران کشف می‌کند و غایات او ما قبل اجتماعی نیست. فرد خیر خود را از طریق شکلی از زندگی

که پیش از او موجود است می‌یابد و جوهرهٔ اخلاق که همانا «امر خوب» است را جز به پشتوانهٔ نوع معینی از زندگی اجتماعی نمی‌توان فهمید. هر معیاری که فرد باید به حسب آن دربارهٔ پیشرفت اخلاقی خود داوری کند، باید معیاری باشد که اقتدارش مأخوذ از چیزی غیر از انتخاب‌های خود اوست. زیرا اگر انتخاب فرد همیشه معتبر باشد، او محصور در یک بازی خودسرانه و بسته در حصار فردیت خواهد ماند. فقط در بافت یک شکل حیات اجتماعی با نقش‌ها و وظایف تعریف شده - به علاوه در شکلی از حیات که در آن انسان‌ها می‌توانند جوهر زندگی خویش را بر اساس آن نقش‌ها و وظایف به منصفهٔ ظهور برسانند - می‌توان به گزاره‌های اخلاقی معنایی سازگار بخشید (مک‌این‌تایر، ۱۳۷۹: ۴۹۰-۴۸۹). لذا برخلاف نگرش ایزاری فلاسفهٔ فردگرا به جامعه که آن را بستری برای دست‌یابی افراد پیشااجتماعی به غایات فردی قلمداد می‌کنند، کمال‌گرایان بر این باورند که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی و تاریخی هستند و ظرفیت‌ها، ارزش‌ها، آرزوها و هویت‌های آنان از تولد و پرورش در جماعت‌های خاص نشأت می‌گیرد.

تکلیف دولت در قبال تحقق زندگی مطلوب شهروند

دیگر دلیل مدافع اتخاذ راهبردهای کمال‌گرا، تکلیف ذاتی دولت در قبال زندگی مطلوب شهروند است. از این نظر، کمال‌گرایی با پدرسالاری که بر تحدید امکان‌پذیرش فردی خیر مبتنی است، ارتباطی تنگاتنگ دارد. چرا که هر دو بر یک پیش‌فرض اساسی در مورد انسان تأکید می‌ورزند؛ فرد نه تنها در تشخیص و تعقیب ترجیحات خود عاجز است، بلکه مجموعه‌ای از مطلوب‌های نادرست در اختیار دارد و نمی‌داند که «خیر» او در چیست. بر این اساس، دولت با آگاهی از خیر فرد، در قبال تحقق زندگی مطلوب او مسئول است و با اعلان یک برداشت خاص از خیر، در مقابل گزینه‌های متعارض موضع می‌گیرد (Buckley, 2005: 134).

به زعم کمال‌گرایان مشکل استدلال‌های فیلسوفان دوران روشنگری این بود که آنها مفهوم غایت انسان را کنار گذاشتند و بر این باور اصرار ورزیدند که سرشت انسان «آنگونه که هست»، معطوف به هدف و غایتی والاتر و برتر نیست. این امر ارتباط میان دو عنصر از چارچوب اخلاقی گذشته را دچار ابهام ساخت. آنان در تلاش بودند تا چارچوب و نظامی اخلاقی پایه‌ریزی نمایند که سرشت انسان را «آنگونه که هست» اصلاح نموده و تکامل بخشد. در این رابطه ضروری بود تمایز میان انسان «آنگونه که هست» و «آنگونه که می‌تواند باشد»، به درستی درک شود. وظیفه اخلاق، تبیین چگونگی گذار از حالت نخست به حالت دوم است. احکام اخلاقی به ما یاد می‌دهد چگونه از قوه به فعل درآییم و چگونه ماهیت حقیقی خود را تحقق بخشیده و به غایت حقیقی خویش نائل گردیم (براتعلی پور، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۲). بدیهی است قائل شدن رسالت اخلاقی و تربیتی برای دولت به این آرمان جامعه عمل خواهد پوشاند و کاستی‌های شهروند در نیل به زندگی مطلوب را جبران می‌نماید.

ضرورت کاستن از گسترش شر

کمال‌گرایان بر پیامدهای این راهبرد تأکید ویژه‌ای دارند و پرورش ذات انسان، تعریف خصائص و کنش‌های برتر برای او، پالایش صفات مبتذل اخلاقی و ضرورت کاستن از گسترش رذیلت را اساس دفاع خود از کمال‌گرایی قرار می‌دهند (Hurka, 1993: 31). به‌علاوه، اختیار و آزادی تام افراد در انتخاب‌های خود از الگوهای متکثر زندگی مطلوب را مروج رذیلت می‌انگارند. به نظر آنها، به دلیل وجود تمایل به خیر و شر در افعال انسان، دفاع از مفهوم «اختیار» از جانب لیبرالیسم، مروج توأمان خیر و شر است و تصوّر ساده‌لوحانه لیبرال‌ها مبنی برافزایش دامنه خیرها در صورت وجود فضای متکثر و مختارانه ارزشی اساساً نادرست است.

سؤال مهمی که منتقدان بوسیله آن اخلاق لیبرال را به چالش می‌کشند آن است که به چه دلیل عمل مختارانه فاعل اخلاقی لزوماً منتج به خیر شده و حادث شدن شر عموماً ناشی از نبود اختیار است؟ پاسخ لیبرال‌ها و مدافعان بی طرفی این است که اگر به افراد اجازه داده شود بدون تأثیرات مخرب بیرونی و بدون اینکه فهم و ارزیابی آنها بواسطه فقر، تبعیض، جنایت و دیگر بیماری‌های اجتماعی مخدوش شود، دست به انتخاب بزنند، خیر را انتخاب می‌کنند. اگر افراد مورد خشونت واقع نشوند، تحمیل عقیده‌ای صورت نگیرد یا از بی عدالتی به ستوه نیامده باشند، اگر از فرصت و زمان کافی برای تفکر درباره زندگی و اعمال خود برخوردار باشند، در این صورت آنچه را خیر است انجام می‌دهند و مرتکب شر نخواهند شد. عقیده‌ای که پاسخ مزبور را موجه می‌کند این است که افراد طبیعتاً خوب هستند و به دلیل تأثیرات مخرب بیرونی مرتکب شر می‌شوند» (کیکس، ۱۳۹۲: ۵۹).

این نوع نگاه به انسان که از آراء پدران لیبرالیسم یعنی لاک و کانت نشأت می‌گیرد، مورد انتقاد کمال‌گرایان است. به زعم منتقدین این مفروض لیبرالی که گستردگی شر ناشی از نهاد‌های شر است، این پرسش ساده را نادیده می‌گیرد که نهادها چگونه شر شده‌اند؟ آیا شر بودن نهادها به عاملان انسانی وابسته است که آنها را ایجاد کرده‌اند و تداوم می‌بخشند؟ اگر عاملان انسانی طبیعتاً خوب هستند، چگونه امکان دارد نهادهایی که آنها ایجاد کرده‌اند و تداوم می‌بخشند، شر باشد؟ واقعیت تلخ آن است که شر در همه جوامع انسانی گسترده است و رذایلی چون خودخواهی، حرص، بدخواهی، حسد، پرخاشگری، تعصب، بی‌رحمی و بدبینی همانند فضایل معارضشان به افراد انگیزه می‌دهند. ایمان لیبرالی با ترسیم تصویری امیدبخش از امکان‌های بسیار عالی به چالوسی از انسانیت می‌پردازد، حال آنکه واقعیت‌های انکارناپذیری را که نمی‌تواند خود را با آنها وفق دهد، نادیده می‌گیرد (کیکس، ۱۳۹۲: ۶۱-۶۰).

لذا بر اساس واقعیتی مسلم یعنی انگیزه‌های ترکیبی بشر و وجود توأمان رذائل و فضائل در وی نمی‌توان به سادگی ادعا کرد که افزایش اختیار و آزادی فرد در انتخاب الگوی زندگی مطلوب موجب کاهش شر می‌شود؛ بلکه کاهش رذیلت، مستلزم تحدید اختیار فردی و اتخاذ راهبردهای کمال‌گرایانه چون ترجیح نظم بر حق، الزام اخلاقیات، تربیت و آموزش اخلاقی شهروندان و تقویت نهادهای محدودکننده شر است.

ارزیابی انتقادی کمال‌گرایی

در بخش پایانی مقاله به انتقاداتی که از طرف فلاسفه لیبرال و مدافعان بی‌طرفی دولت، متوجه کمال‌گرایی شده خواهیم پرداخت.

نقض خودآئینی

اولین نقد بی‌طرف‌گرایان به کمال‌گرایی نقض خودآئینی فرد و نادیده انگاشتن کرامت ذاتی او در مقام انسان و انتخاب غایات اخلاقی، هنری و زیبایی‌شناختی است. از منظر ایراد نخست، آدمی چون از عقل خودبنیاد برخوردار است، از قدرت انتخاب هم برخوردار است یا باید قدرت انتخاب داشته باشد. به دیگر سخن، قدرت تعقل ناگزیر انسان را با حق انتخاب گره می‌زند. نفی حق انتخاب به معنای نفی عقلانیت انسان است و نفی عقلانیت انسان به معنای نفی انسانیت انسان است (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۰: ۳۰). در نظام فلسفی کانت، انسان به عنوان غایت بالذات و دارا بودن ذاتی اختیار و آزادی فاعل خودآئین اخلاقی است و باید صرفاً به انگیزه انجام تکلیف، اخلاقی عمل کند. به نظر کانت، تنها آن دستور یا قاعده‌ای ارزش اخلاقی دارد که منشأ آن اراده آزاد آدمی باشد و انسان به حکم فطرت سلیم آن را برای خویش مقرر کرده باشد (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۵۱).

خودآئینی‌کنان در اخلاق سیاسی مدرن، خود را در بهره‌گیری شهروندان از توانایی خویش برای پروراندن، بازنگری و دنبال کردن

برداشتی از خیر و تفکر و مشورت بر پایه آن و همچنین در توانایی آنان برای رسیدن به توافق با دیگران (هنگام رویارویی با قیدهای معقول) نشان می‌دهد (راولز، ۱۳۹۲ (الف): ۱۶۰). اخلاق فضیلت و پیامد سیاسی آن یعنی کمال‌گرایی رویکردی کاملاً متفاوت به زیست اخلاقی انسان داشته و بنا را بر «دگرآئینی» او قرار می‌دهد. در اخلاق فضیلت و کمال‌گرایی منابع خارج از اراده انسان چون سنت‌ها و دریافت‌های مشترک جمعی و یا اراده و تشخیص حاکم خاستگاه اصلی تعیین‌گزاره‌های اخلاقی به شمار رفته و از این حیث در تعارض با خودآئینی کانتی قرار می‌گیرد. این دگرآئینی و تجربه‌های تاریخی بعضاً تلخ آن از عصر روشنگری تا به امروز مورد انتقاد فلاسفه لیبرال قرار دارد.

از نظر فلاسفه عصر روشنگری چون لاک، کانت و میل حوزه خیر و فضیلت‌ها تابع تشخیص و اراده آزاد فرد است و تحمیل الزامات سیاسی - حقوقی بیرونی بر «امر خوب» نتیجه‌ای جز خشونت، لطمه به مدارا و تسامح و نتیجتاً نگاه ابزاری به انسان و نفی کرامت وی در بر ندارد. در مقابل، روابط بیرونی انسان‌ها باید تابع تکالیف مصوّب قانونگذار خارجی قرارگیرد، زیرا این «بایسته‌ها» و «تکالیف» بیرونی شرط ضروری برای صیانت از «آزادی» به عنوان ارزش محوری لیبرالیسم هستند. لذا این اندیشه که انجام برخی امور واقعاً ارزشمند است و برخی دیگر ارزشمند نیست، عمیقاً در خودفهمی ماریشه دارد و خودآئینی معادل انجام قضاوت‌های شخصی این چنینی است و می‌باید در نظریه سیاسی دموکراتیک لحاظ شود.

نقض حقوق اقلیت‌ها

یکی از دلایل اتخاذ راهبرد کمال‌گرایانه توسط دولت‌ها استناد به مطالبات اکثریت شهروندان برای ترویج الگوی خاصی از خیر است و دولت‌های کمال‌گرا در پرتو این توجیه از طرق قهری و غیرقهری برداشت خود از زندگی خوب را بر اقلیت غیرمعتقد به آن مفهوم از خیر تحمیل می‌کنند. نزد

کارگزاران دولت کمال‌گرا اقلیت‌های قومی و مذهبی به دلیل قلت کمی و فقدان ظرفیت لازم در تشخیص الگوی بایسته زندگی مطلوب نیازمند تبعیت از سیاست‌های جمعی و اکثریتی بوده و ناباوری آنان به الگوی خیرمطلوب دولت می‌باید موجبات محرومیت آن‌ها از حضور در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی و تصدی مناصب کلیدی را فراهم آورد.

در مقابل از دیدگاه بی‌طرف‌گرایان دولت بی‌طرف با چشم برابر و غیرتبعیض‌آمیز به شهروندان می‌نگرد و تحت عناوین «ما» و «دیگران» میان مردم دیوار نمی‌کشد. بی‌طرف‌گرایان معتقدند حکومت باید با مردم با احترام و دغدغه برابر رفتار کند و این بدان معناست که نمی‌تواند خیرها یا فرصت‌ها را - بر این اساس که برخی شهروندان بواسطه دیدگاه ارزشی برتر، استحقاق بیشتری نسبت به سایرین دارند - نابرابر توزیع کند. «برابری» به عنوان ایده آلی سیاسی بدون بی‌طرف انگاشتن دولت میان برداشت‌های مختلف خیر قابل تحقق نیست (Lecce, 2008: 147).

تلاش برای همگون‌سازی اقلیت‌ها با فرهنگی خاص سرکوب‌کننده است و حتی اگر اقلیت‌ها موفق شوند که رسوم و قواعد خود را در مواجهه با سیاست‌های یکسان‌سازی حفظ کنند، باز هم احساس خودکوچک‌بینی را درونی ساخته و از احترام و عزت نفس پائین رنج می‌برند (اُسولیوان، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵). بنابراین «شهروندان حق دارند مفهوم‌های خیرخویش را در زندگی فردی و اجتماعی برگزینند، مشروط بر اینکه حریم حق‌ها و آزادی‌های دیگر شهروندان را مورد تجاوز قرار ندهند. شهروندان اقلیت نیز همانند اکثریت می‌توانند در برابری فرصت‌ها به دنبال الگوهای خیر خود باشند. در برابری فرصت‌ها، امکانات و ظرفیت‌های گوناگون فرهنگی، علمی، ارتباطی، اجتماعی، سنتی و مدرن در دسترس شهروندان است و آنان می‌توانند در برابری فرصت‌ها به گزینش دست بزنند» (محمودی، ۱۳۹۳: ۲۲۰).

ایجاد الیگارش‌ی

در تقسیم‌بندی ارسطویی انواع رژیم‌های سیاسی آریستوکراسی یا حکومت بهترین‌ها به معنای قرار گرفتن قدرت فرمانروایی در اختیار گروه معدودی (فضلا و نخبگان) است و در صورت انحراف و فساد این شکل از حکومت و رجحان یافتن منافع خصوصی گروه حاکم بر سود عام الیگارش‌ی قدرت شکل خواهد گرفت (قاضی، ۱۳۸۷: ۱۰۴). اهمیت «فضیلت» در اندیشه کمال‌گرایانی چون ارسطو در شکل حکومت نمودی بارز می‌یابد و با رد برابری میان شهروندان در تصدی مناصب حکومتی بر اندیشه برتری طبیعی یا اکتسابی حاکمان تأکید می‌ورزد. این بینش تاریخی ضمن تحدیش حق مشارکت سیاسی برابر شهروندان زمینه ظهور الیگارش‌ی را نیز فراهم می‌آورد. توضیح آنکه استیلاء یک برداشت ویژه «خیر» در اکتساب، اعمال و انتقال قدرت سیاسی موجب می‌شود شهروندان غیر معتقد به آن برداشت، از حضور در صورت‌بندی قدرت و امور عمومی محروم مانده و در مقابل، طبقه اشاعه‌دهنده آن تلقی از خیر که دارای قوه قهریه و منابع عمومی است، لایه‌های حیاتی حکومت را از آن خود سازد و یک الیگارش‌ی شکل دهد. جان راولز در این زمینه بر این باور است چون هیچ یک از نگرش‌ها درباره معنا، ارزش و هدف زندگی انسانی، آنگونه که آموزه‌های فراگیر دینی یا فلسفی تعیین می‌کنند، از سوی همه شهروندان پذیرفته نمی‌شود. از این رو دنبال کردن هر یک از آنها از راه نهادهای اساسی جامعه، سرشتی فرقه‌گرایانه به جامعه سیاسی می‌دهد (راولز، ۱۳۹۲ (الف): ۲۸۱).

ناکارآمدی دولت در تشخیص الگوی خیر شهروند

دیگر انتقاد وارد بر کمال‌گرایی ناکارآمدی دولت در تشخیص صحیح الگوی خیر به دلیل فقدان انگیزه لازم و عدم اطلاع کافی از مقاصد و داوری‌های شهروندان است. از این منظر هر فرد در مقایسه با دولت

لاجرم نسبت به شرایطی که طبق آن‌ها می‌تواند پیشرفت (اخلاقی) کند، درک مناسب‌تری دارد. در مواردی که ما در زندگی با معضلی فنی مواجهیم، ممکن است که حل آن را به یک اهل فنّ واگذاریم، اما «بهزیستی»^۱ پیچیده‌ترین هنرهاست که وضع مجموعه‌ای از قواعد فنی برای تحقق آن هرگز عادلانه عمل نخواهد کرد. لذا آنچه که انسان برای اعتلاء خویش می‌باید انجام دهد، عمدتاً بر ویژگی‌ها و داوریه‌های شخصی او مبتنی است (Buckley, 2005: 152-153).

از نظر فلاسفه فردگرایی لیبرال خیر هر فرد یک ترکیب فرضی از کشش‌های انگیزشی اوست که حاصل تأملی سنجیده و مشروط به شرایطی خاص است. برنامه عقلانی برای یک شخص برنامه‌ای است که به واسطه تعقل سنجیده آن را بر می‌گزیند. تصمیم برای انتخاب آن برنامه نتیجه کنکاش دقیقی است که در آن عامل (شخص تصمیم‌گیرنده) در پرتو همه واقعیت‌های مربوط، ماحصل اجرای این برنامه‌ها را از پیش در ذهن خود مرور کرده و به موجب آن روند کش‌هایی که به بهترین وجه خواسته‌های بنیادی‌تر او را تحقق خواهد بخشید، معین کرده باشد. افراد، خیر خود را از راه‌های گوناگون در می‌یابند و شاید چیزهای زیادی برای یک شخص خیر [خوب] باشد که برای شخص دیگر خیر [خوب] نباشد. لذا هیچ ضرورتی ندارد در خصوص چیستی خیر افراد خاص [خیرمختص هر فرد نه خیر عموم] به یک داور پی‌دیرفته شده در سطح عمومی دست یابیم. در یک جامعه بسامان برنامه‌های زندگی افراد به این معنا متفاوت هستند که این برنامه‌ها به هدف‌های گوناگون اهمیت می‌دهند و اشخاص آزاد هستند خیر خودشان را خود تعیین کنند و نگرش‌های دیگران فقط در حد دیدگاه‌های مشورتی مهم شمرده می‌شود (راولز، ۱۳۸۷: ۶۶۹ و ۶۲۲).

از نظر بی‌طرف‌گرایان در بعضی موارد مانند دفاع ملی علی‌رغم اختلاف نظرهای شدید از طریق تشخیص و سیاست‌گذاری دولتمردان می‌توان

چشم‌انداز مشترکی را یافت. چون هرکسی تصدیق می‌کند که سیاستگذاریِ متحد و یکپارچه در این حوزه مطلقاً ضروری است و تشخیص دولت در این موارد را می‌توان شایسته دانست. اما این سخن در باب انتخاب‌های پایه‌ای در خصوص این که زندگی چیست و چگونه باید آن را سپری کرد، صادق نیست. در اینجا استدلال مبتنی بر ضرورت چشم‌انداز مشترکی را در اختیار ما نمی‌گذارد که بتواند نیروی گریز از مرکز ارزش‌های صد درصد مخالف را در خود جای دهد و مشروعیت مستلزم این است که افراد آزاد باشند تا در زندگی راه خودشان را در پیش گیرند (نیگل، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

ایجاد بی‌ثباتی اجتماعی

تکثر ارزشی موجود در جوامع مدرن به صورت بالقوه ظرفیت ایجاد بی‌ثباتی در هر کشوری را دارد. وجود گروه‌ها و جریانات متعدد دینی و فرهنگی که به جوامع مدرن خصلت «چندفرهنگی» بخشیده، به خودی خود احتمال نزاع و افزایش گرایش‌های خصمانه بین آنها را قوت می‌دهد و نوع مواجهه نظام سیاسی - حقوقی هر جامعه با این واقعیت بسیار تعیین‌کننده است. «سوگیری حکومت به سمت یکی از گروه‌های موجود در جامعه و مبنای قرار دادن ارزش‌ها و الگوهای زیستی مقبول این گروه‌ها برای تدوین قوانین و سیاست‌های کمال‌گرایانه، دیگر گروه‌ها را به موضع مقاومت و تخاصم کشانده و بدین سان گسل‌های بی‌ثباتی موجود در جامعه را به حرکت در می‌آورد (راسخ، رفیعی، ۱۳۹۳: ۴۱). فلاسفه لیبرال معتقدند شهروندان در برداشتی از خیر که با رجوع به آن بتوان بهره‌مندی از توانایی‌هایشان یا حتی برآورده شدن خواسته‌هایشان را ارزیابی کرد، اشتراک ندارند. آنها معیاری توافق شده درباره «کمال» که بتوان آن را به مثابه یک اصل برای گزینش بین نهادها بکار برد، ندارند» (راولز، ۱۳۸۷: ۴۹۰). حال آنکه کمال‌گرایی برخلاف منطق یاد شده و با وارد ساختن مسئله حقایقت آموزه‌های فراگیر و کلی (نظیر آموزه‌های فلسفی و اخلاقی) به حوزه عمومی زمینه ترویج خشونت و رواج بی‌ثباتی را فراهم می‌آورد.

افزایش هزینه‌های عمومی

ایفای کارکردهای دولت هزینه در بردارد و هزینه عمومی بهای خدمات و کالاهایی است که دولت برای انجام فعالیت‌های خود متحمل می‌شود. دولت‌ها برای تأمین این هزینه‌ها از منابع درآمدی خود و در درجه اول، از مالیات شهروندان استفاده می‌کنند. بنابراین نسبت تنگاتنگی میان مالیات و گستره کارکردهای دولت وجود دارد. دانستیم دولت‌کمال‌گرا در پرتو توجیهات اخلاقی و ایدئولوژیک، اساساً الویت و ویژه‌ای برای تحقق کمال مطلوب خود نسبت به سایر مطالبات مردم قائل است و ایفاء مأموریت‌های کمال‌گرایانه را کارکرد اصلی خود می‌انگارد. این امر باعث افزایش هزینه‌های عمومی و کاهش اعتبارات ایفاء کارکردهای ضروری دولت شده و معضلات گوناگون معیشتی و رفاهی را برای اتباع به همراه می‌آورد (رحمت الهی، شیرزاد، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۹۹). یکی از انتقادات لیبرال‌ها از همین زاویه مطرح شده و اخذ مالیات توسط دولت برای پیشبرد اهداف کمال‌گرایانه را به نقد می‌کشد. از نظر راولز؛ اصول عدالت، پرداخت یارانه به دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی، یا آپرا و تئاتر را به این دلیل که این نهادها ذاتاً ارزشمندند و کسانی که در آنها وارد می‌شوند باید حتی به بهای تحمیل هزینه به دیگران که مقررهای ترمیمی [جبرانی] دریافت نمی‌کنند، پشتیبانی شوند روا نمی‌دارند (راولز، ۱۳۸۷: ۴۹۷-۴۹۶).

ترویج برخی ناهنجاری‌های اخلاقی

دیگر انتقاد متوجه کمال‌گرایی ترویج برخی ناهنجاری‌های اخلاقی چون دروغ و ریاکاری است. توضیح آنکه در اخلاق لیبرالی، فرد در قبال عملی اخلاقاً مسئول دانسته می‌شود که آن عمل، حاصل انعکاس انتخاب‌ها و ارزیابی‌های غیرتحمیلی فاعل اخلاقی است و مدافعان بی‌طرفی از این منظر، آفت راهبردهای کمال‌گرایانه برای اشاعه فضیلت را رواج نیت اخلاقی مبتنی بر ترس، محاسبه‌گری و جلب نفع بین فاعلان می‌دانند. به دیگر

سخن، کمال‌گرایی متکی به قوه قهریه و منابع عمومی در اختیار دولت لاجرم به تظاهر برخی افراد و گروه‌ها به پذیرش قرائت حاکم از «خیر»، برای بهره‌مندی از منافع می‌انجامد.

قابل تصور است که تعدادی از انسان‌ها وجود داشته باشند که برای آنها خیر جمعی آن قدر اهمیت فوق العاده دارد که در نظام خدمات عمومی اش محدودیت تمام و کمال آزادی فردیشان برای آنها پذیرفتنی است. در نتیجه حقوق‌شان را به صورت مشروعی می‌توان محدود کرد. چیزی شبیه این در زمان جنگ رخ می‌دهد. آن وقت آزادی‌ها محدود می‌شوند و فداکاری‌های عظیم لازم است تا در برابر شرّ عظیم شکست و کشتار جمعی احتمالی تاب آورد. اما صرف نظر از این، سیطره بی‌چون و چرای ارزش‌های جمعی در انگیزش اعضای یک جامعه به نظیر بعید می‌آید و تحمیل آن ارزش‌ها به هزینه گزاف آزادی فردی معمولاً آن انگیزش را ایجاد نمی‌کند، بلکه چنین تحمیلی به رباکاری متداول در جوامع بسته می‌انجامد و نیز به این ختم می‌شود که افراد متمرّدی را که دارای انگیزه‌های معمولی هستند، بر آن‌ها انگ دشمنان ملت می‌زند (نیگل، ۱۳۹۴: ۱۸۴-۱۸۳).

نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری و پاسخ به سؤالات تحقیق رهیافت نگارنده این است که بر اساس رویکرد کمال‌گرایی، نهاد دولت فراتر از ایفای کارکردهای مادی چون تأمین امنیت، توجه به معیشت اتباع و برقراری عدالت توزیعی، بهداشت عمومی و حفظ محیط زیست سالم، متولّی رسالتی والاتر یعنی تربیت شهروند خوب است و می‌باید به پشتوانه منابع عمومی و قوه قهریه، همچون مربّی جامعه عمل نماید. رویکرد کمال‌گرایی با مدنظر قرار دادن حوزه‌های معنوی و اموری که به لایه‌های درونی و شخصیتی انسان مربوط است، بر تکلیف دولت در قبال ترویج و اشاعه الگوهای مطلوب اخلاقی، فرهنگی، هنری و زیبایی‌شناختی

تأکید می‌ورزد و بر محور نظریه اخلاقی فضیلت‌مدار در پی ارتقاء فضائل اکتسابی انسان و تعریف الگوی خیر برتر برای اوست. طبق نظریه کمال‌گرایی، نهادهای سیاسی باید در ایجاد و صیانت از شرایط اجتماعی‌ای که به بهترین نحو اتباع آنها را در حرکت به سوی زندگی ارزشمند و ارزنده توانا می‌سازند، نقشی فعال برعهده گیرند.

ایده تقدّم خیر (امر خوب) بر حق شالوده‌نظری کمال‌گرایی به شمار می‌رود. بر این اساس، نظام‌سازی سیاسی - حقوقی می‌باید بر اساس تلقی خاصی از زندگی مطلوب انجام پذیرد و کارکرد دولت منحصر در مدیریت منابع و تضاد منافع شهروندان در سطح «حق» نیست. دولت کمال‌گرا با طرد تفکیک کانتی حق از خیر و با هدف اشاعه فضیلت، الگوی مختار خود را بهترین راه و رسم زندگی سعادت‌مندانه مردم می‌داند و به خود اجازه می‌دهد که با وضع قوانین لازم‌الاجرا در گستره جامعه اعمال کند و در صورت ضرورت از پشتوانه قوه قهریه در این راه استفاده نماید. به کارگیری روش‌های غیرقهری مانند تخصیص منابع لازم در پیشبرد برداشت‌های مطلوب و انحصار رسانه‌ای و آموزشی دیگر راهبرد دولت کمال‌گرا به شمار می‌رود.

در باب ادله توجیهی کمال‌گرایی نوع نگاه کمال‌گرایان به انسان در تحدید امکان‌پذیرش فردی خیر بسیار تعیین‌کننده است. پیش‌فرض اساسی مدافعان کمال‌گرایی در مورد انسان، عجز فردی وی در تشخیص و تعقیب الگوی صحیح زندگی مطلوب و در اختیار داشتن مجموعه‌ای از برداشت‌های نادرست است. بر این اساس، دولت با آگاهی از خیر فرد در قبال تحقق زندگی مطلوب او مسئول است و با اعلان یک برداشت خاص از خیر در مقابل گزینه‌های متعارض موضع می‌گیرد. در مورد تأثیر کمال‌گرایی بر روابط میان دولت و ملت، رهیافت مقاله آن است که اتخاذ راهبرد کمال‌گرایی متضمن آسیب‌های متعددی همچون اقتدارگرایی دولت،

نقض حقوق اقلیت‌ها، ایجاد الیگارشی، ایجاد بی‌ثباتی اجتماعی و افزایش هزینه‌های عمومی است. بی‌طرف‌گرایان، غایات کمال‌گرایی چون تربیت انسان خوب، اشاعهٔ فضیلت و کاهش رذیلت را فی‌نفسه مطلوب و صحیح می‌دانند؛ اما تدارک نظم سیاسی - حقوقی برای نیل به این هدف را متضمن آسب‌های متعدد و ناقصِ غرضِ کمال‌گرایی می‌انگارند.

از نظر منتقدان کمال‌گرایی، اتخاذ راهبرد «اقناع» به جای راهبرد اجبار و الزام قاهرانهٔ گزینه‌های خیر، حقانیت آن‌گزینه‌ها در ذهن فاعلان اخلاقی جامعه را بهتر نمایان می‌سازد و اثر سوء کمال‌گرایی یعنی تظاهر غیرصادقانه به رعایت گزینه‌های خیر دولتی را از میان بر می‌دارد. به علاوه احترام دولت به فعالیت نهادهای مدنی راهکار مناسبی است که رفع نگرانی‌های گروه‌های مختلف اجتماعی در پیگیری آزادانهٔ برداشت‌های فرهنگی و هنری خود را در پی داشته و زمینه‌های احتمالی ایجاد بی‌ثباتی و ترویج خشونت را به حداقل می‌رساند.

منابع الف فارسی

- ارسطو (۱۳۷۱)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- استاینر، هیلل (۱۳۸۲)، «مفهوم عدالت»، ترجمه محمد راسخ، فصلنامه مجلس و پژوهش، شماره ۳۸.
- أسولیان، نونل (۱۳۸۸)، نظریه سیاسی درگذار (بررسی انتقادی)، ترجمه حسن آب نیکی، تهران: انتشارات کویر.
- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۸۴)، شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- برهانی، محسن و محمدی‌فرد، بشری (۱۳۹۵)، «کمال‌گرایی کیفری»، فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران، دوره سوم، شماره دوم.
- تیلور، چارلز (۱۳۹۳)، زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: نشر آگاه.
- دورکین، رونالد (۱۳۷۴)، مقاله «لیبرالیسم»، مندرج در: سندل، مایکل، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- راسخ، محمد (۱۳۸۱)، حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: انتشارات طرح نو.
- راسخ، محمد (۱۳۹۳)، حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: نشر نی، جلد دوم.
- راسخ، محمد و رفیعی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «نسبت حکومت با زندگی مطلوب، نگرشی به رویکرد بی‌طرفی»، دوفصلنامه فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره اول.
- راسخ، محمد و رفیعی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «نسبت حکومت با زندگی

مطلوب، نگرشی به رویکرد کمال‌گرایی»، فصلنامه حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره ۳۰.

راسخ، محمد و رفیعی، محمدرضا (۱۳۹۳)، «نسبت حکومت با زندگی مطلوب، ارزیابی رویکردهای بی‌طرف و کمال‌گرا»، مندرج در مجموعه مقالات در تکاپوی حقوق عمومی، تدوین علی اکبر گرجی، انتشارات جنگل، تهران: چاپ اول.

راولز، جان (۱۳۸۷)، نظریه عدالت، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

راولز، جان (۱۳۹۲) (الف)، لیبرالیسم سیاسی، ترجمه موسی اکرمی، تهران: نشر ثالث.

راولز، جان (۱۳۹۲) (ب)، عدالت به مثابه انصاف، یک بازگویی، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس.

رحمت الهی، حسین و شیرزاد، امید (۱۳۹۶)، کمال‌گرایی و بی‌طرفی و آثار آن در ساختار قدرت و حقوق عمومی، تهران: انتشارات مجلد.

رحمت‌الهی، حسین (۱۳۸۸)، تحوّل قدرت، دولت و حاکمیت از سپیده‌دمان تاریخ تا عصر جهانی شدن، تهران: نشر میزان.

شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۹۴)، دین در زمانه و زمینه مدرن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷)، خرد در سیاست، تهران: انتشارات طرح نو.

قاری سیدفاطمی، محمد (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: انتشارات شهر دانش، دفتر یکم.

قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: نشر میزان.

کیکس، جان (۱۳۹۲)، علیه لیبرالیسم، ترجمه محمدرضا طاهری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کیملیکا، ویل (۱۳۷۶)، «جماعت‌گرایی»، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، فصلنامه

قبسات، شماره پنجم و ششم.

لاگین، مارتین (۱۳۸۸)، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.

لیدمان، سون اریک (۱۳۸۱)، تاریخ عقاید سیاسی، ترجمه سعید مقدم، تهران: نشر اختران.

محمودی، علی (۱۳۹۳)، درخشش‌های دموکراسی، تأملاتی در اخلاق سیاسی، دین و دموکراسی لیبرال، تهران: نشر نگاه معاصر.

مک‌اینتایر، آلסدر (۱۳۷۹)، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: انتشارات حکمت.

مندوس، سوزان (۱۳۹۵)، بی‌طرفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، ترجمه فاطمه سادات حسینی، قم: انتشارات کتاب طه.

نیگل، تامس (۱۳۹۴)، برابری و جانبداری، ترجمه جواد حیدری، تهران: نشر نگاه معاصر.

ب) انگلیسی

Buckley, F, (2005), perfectionism, *Supreme Court Economic Review*, Volume 13.

Cohen-Almagor, R, (1994), Between neutrality and perfectionism, *Canadian Journal of law and Jurisprudence*, Volume VII, number 2.

Hurka, T, (1993), *perfectionism*, New York, Oxford University press.

Kymlicka, W, (1995), *Multicultural citizenship, a liberal Theory of Minority Rights*, New York, Oxford University press.

Lecce, S, (2008), *Against perfectionism, Defending Liberal Neutrality*, Toronto, University of Toronto Press.

Wall, S, (1998), *Liberalism, perfectionism and restraint*, United Kingdom, Cambridge University press.

Weale, A, (1985), Toleration, individual differences and respect for persons, In John Horton & Susan Mendus (eds.), *Aspects of Toleration: Philosophical Studies*. London, Methuen.